مدیرمسئول: محمد فاضلی
سردبیر: جواد دلیری
تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴
ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
پیامک: ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ – روابط عمومی
نشانی: تهران خیابان خرمشهر– شماره ۲۰۸
صندوق پستی: ۵۳۸۸–۱۵۸۷۵
امور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰۰
چاپ: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی
شرکت چاپ جام‌جم

صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی

ایران
www.iran-newspaper.com

سازمان آگهی‌های روزنامه ایران:
دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
تهران خیابان خرمشهر شماره ۱۶
پذیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)
انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران:
۸۸۵۴۸۸۹۲–۵
میثاقنامه اخلاق روزنامه‌نگاران ایران:
www.ion.ir/news/19949.html

تبریز	تهران	مشهد	اهواز	بندرعباس	یزد	شیراز	رشت
۶	۱۱	۱۱	۲۳	۲۷	۱۹	۱۷	۱۳
–۲	۶	۰	۱۱	۱۳	۴	–۱	۱۰

سخن روز

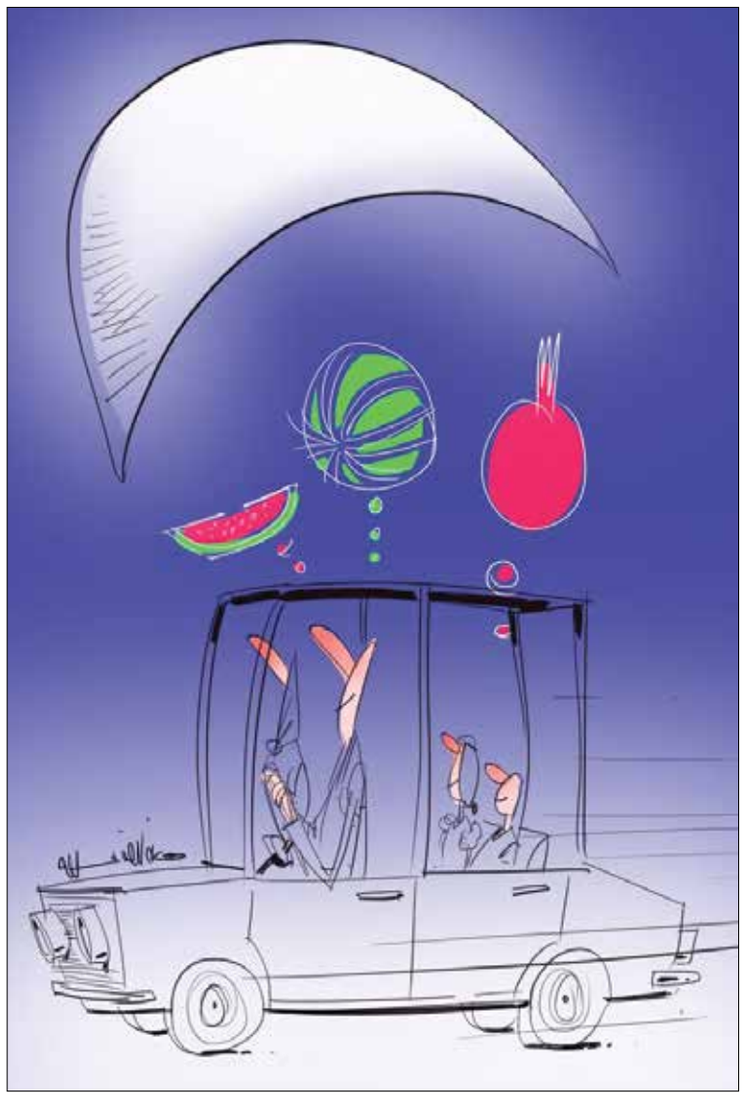
امام رضا علیه السلام:
تزاوَرُوا تَحابّوا و تَصافَحُوا و لا تَحاشَمُوا؛ به دیدن یکدیگر روید تا یکدیگر را دوست داشته باشید و دست یکدیگر را بفشارید و به هم خشم نگیرید.
بحارالأنوار(ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۳۴۷

نگاره



هانی انصاری

شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید...



فوبیای اجتماعی

طنز



شهاب پاک‌نگر

کودتای نرم دولت با حذف مشق شب

این روزها «مشق شب» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل کشور مطرح شده، تا جایی که به‌خاطرش وزیر و نظام آموزشی باهم زیر سؤال رفته. یعنی شما خبرگزاری‌ها را باز می‌کنید می‌بینید همه دارند در مورد مشق شب حرف می‌زنند. تلویزیون را روشن می‌کنید می‌بینید، در یک شبکه خسرو معتضد ابعاد «مشق شب در بی‌کفایتی درباریان» را بررسی می‌کند.

به عقیده صاحب‌نظران پشت این اعتراضات عجیب و غریب، مؤسسات آموزشی و مافیای کنکور است. حالا این موضوع که فقط یک مشق خشک و خالی است. ما فکر می‌کنیم اگر دو روز دیگر، فاز بعدی این پروژه، یعنی حذف شدن کنکور عملیاتی شود، غیر از وزارت آموزش و پرورش، کل هیأت دولت و مجلس باهم عوض شوند. در ادامه می‌خواهیم فردای حذف کنکور و مشق شب را بررسی کنیم تا ببینیم واقعاً این مافیای دلسوز، حق دارد کل مملکت را بهم بریزد یا نه. اول از بعد فرهنگی قضیه را بررسی می‌کنیم. الان سیزده برنامه جذاب «کنکور آسان است» و معرفی بسته‌های کمک آموزشی در رسانه ملی پخش می‌شود، اگر کنکور و مشق حذف شود، آن آقایی که کت و شلوار براق می‌پوشد و ریش پروفسوری می‌گذارد بیاید بگوید چه چیزی آسان است؟! مگر صداوسیما چقدر می‌تواند تکرار مختار و خانه به دوش را پخش کند؟ مگر کیمیا می‌تواند چند فصل دیگر ادامه داشته باشد؟ با حذف مشق و کنکور، صداوسیما هم باید تعطیل شود و مردم می‌روند سراغ شبکه‌های ماهواره‌ای خاک برسر و بنیان خانواده در کشور سست می‌شود.

مسأله بعدی اقتصاد است. همین کلاس‌های کنکور و کتاب‌های کمک آموزشی سالانه چند صد یا چند هزار میلیارد به صداوسیما و شهرداری و... تبلیغ می‌دهند. واقعاً دولت چرا می‌خواهد جلوی یک لقمه نان حلال این مؤسسات را بگیرد؟ پس فردا مملکت دچار فروپاشی اقتصاد بشود، آقای وزیر و دار و دسته‌اش جوابگو خواهند بود؟ از طرف دیگر، الان نصف جمعیت کشور ما یا معلم خصوصی‌اند یا پشتیبان درسی «کوشا جان!». پس فردا که کنکور و مشق شب حذف شود، همه این‌ها بیکار می‌شوند. دولتی‌ها اگر به فکر شغل جوانان نیستند حداقل کارشکنی نکنند.

از همه مهم‌تر؛ ما ده شصتی‌ها از ترس مشق شب و کنکور، این همه لحاف تشک عوض کردیم. حالا به نسل جدید که رسید همه این‌ها پَر؟! خوب است بچه بدون استرس بزرگ شود و سوسول و قرتی بار بیاید؟ آقای وزیر! آقای دولت! به خودت بیا و نگذار چند هزار میلیارد کاسبی ناقابل این مؤسسات خراب شود.

مرتضی احمدی و میراثی که از خود به جا گذاشت

تهران وامدار اوست



هنر آنلاین

طهران

«ایران»: مرتضی احمدی پیش از ظهر چهار سال پیش ۳۰ آذرماه یک هزار و سیصد و نود و سه در ۹۰ سالگی به دلیل بیماری ریه و کهولت سن از دنیا رفت. او دهم آبان‌ماه یک هزار و سیصد و سه در تهران به دنیا آمد و هنگامی که از دنیا می‌رفت بخش عظیمی از فرهنگ فولکلور تهران را در آثارش ثبت و ضبط کرده بود. او میراث‌دارِ فرهنگ فولکلور تهران بود و اگر نبود عشق بی‌حد و حصرش به زادگاهش تهران و حافظه درخشان‌اش، اصلاً معلوم نمی‌شد چه بر سر فرهنگ فولکلور تهران در یک سده اخیر می‌آمد. در سالگرد این هنرمند فقید و نمایش، تلویزیون و سینما از او یاد کردیم. یادش گرامی.



بهروز غریب‌پور
کارگردان تئاتر

یک: من هرگز توفیق آشنایی نزدیک و معاشرت با زنده یاد استاد فقید مرتضی احمدی را نداشتم، اما همیشه پیگیر فعالیت‌های هنری ایشان بودم و از دوستداران جناب مرتضی احمدی بودم و هستم. او هنرمندی اصیل و خلاق بود و اصالتی در کارهایش دیده می‌شد که گذر زمانه نتوانست این اصالت را بگیرد. او پیش‌پرده‌خوانی تأثیرگذار بود و از رهگذر سال‌های فعالیت در هنرهای نمایشی سنتی شمار زیادی ترانه‌ها، واژه‌ها و تکه‌کلام‌ها و اصطلاح‌های تهران قدیم را بر داشت و به تدریج آنها را ثبت و ضبط کرد. من از سال‌های دهه چهل و پنجاه در زمینه «خیمه‌شب‌بازی» فعالیت می‌کردم و به نوعی این هنر نمایشی با «تخت حوضی» هم در پیوند و ارتباط است و من به ضرورت و نیاز از ترانه‌های ثبت و ضبط شده به همت مرتضی احمدی در کارهایم استفاده می‌کردم. هرچند به دلیل این‌که با گروهی از اهالی پیشکسوت فعال در عرصه «خیمه‌شب بازی» کار می‌کردم و چندان فعالیتی در نمایش «تخت حوضی» و گونه‌های دیگر نمایش‌های سنتی نداشتم کمتر فرصت آن پیش می‌آمد از حضور مرتضی احمدی بهره بگیرم اما در شماری از «خیمه‌شب بازی‌ها» از ترانه‌ها و اصطلاح‌های تهران قدیم ثبت و ضبط شده از سوی ایشان را استفاده می‌کردم. هنر نمایشی «تخت حوضی» در شمار هنرهای نمایشی سنتی است که در فضای فرهنگی تهران بیش از دیگر مناطق ایران رشد کرده است برای همین این گونه نمایش عمیقاً تحت تأثیر فرهنگ عامه تهران است و از رهگذر پیوند مرتضی احمدی با این گونه هنری فرهنگ عامه تهران از نابودی و گزند هجوم مدرنیته وایده‌های جهان جدید به پایتخت در امان می‌ماند. او بخوبی ریتم‌ها، موسیقی‌ها، ضرب آهنگ‌ها و رِنگ‌های موسیقی تخت حوضی را حفظ کرده بود و به اعتقاد من این متمایزترین وجه فعالیت و شخصیت و زندگی آن هنرمند فقید است و البته که او در مقام بازیگر سینما و تلویزیون و صداپیشه وجوه دیگر توانمندی‌ها و خلاقیت‌اش را به منصه ظهور رساند.

دو: او سال‌ها در صحنه نمایش کار کرد و با حضور در تلویزیون و گفتن نقش‌های متعدد به عنوان صداپیشه، چهره و صدایش شناخته‌تر شد. صدای گیرا و گرمی داشت و چند باری همدیگر را در برنامه‌ها و نشست‌های عمومی دیدیم و بسیار خوش‌مشرب و مهربان بود و آن صدای گرم و گیرا و لحن شیرین، نقش‌هایش را شیرین‌تر می‌کرد و مجموعه این‌ها در آمیخته با آن اصالتی که یاد کردم از او چهره‌ای متمایز و متفاوت در عرصه هنر ایران رقم زد. شمار زیادی از دوستان در عرصه دوبله، بازی و... فعالیت کردند اما هیچ‌کدام هرگز مرتضی احمدی نشدند و به اعتقاد من همه این‌ها مایه گرفته از آن اصالت و پایداری و کوشندگی در حفظ و اشاعه فرهنگ فولکلور تهران بود. بسیاری از ما مدیون او هستیم. یادش گرامی.

دوازده سال از مرگ ناصر عبداللهی گذشت

زندگی به لهجه سلیس ناصریا



موسیقی ما

یـــاد

محسن بوالحسنی
خبرنگار

نوجوان بودم و اولین دوست من شده بود ناصر عبداللهی و قرار بود برای نشریه‌ای که توی دانشگاه درمی‌آوردم و بیشتر یک بولتن بود با او مصاحبه‌ای داشته باشم. مهربان بود، آنقدر مهربان که تا امروز به مهربانی او کمتر کسی را دیده‌ام. قرارهای ما از همین جا شروع شد و من از اهواز اول بار آمدم تهران تا برای آن نشریه مختصر که واقعاً جز یک بولتن دانشگاهی نبود با او مصاحبه‌ای کنم. خیلی‌ها را در آن سنین به جهت کنجکاوی که برای ملاقات با اهل هنر داشتم دیده بودم و دیدن برخی‌ها یکسره آن مهر و علاقه را از من برید، که شخصیت‌شان آنچنان شبیه تصوری که از آنها داشتم، نبود؛ بگذریم. اینها را اول بار است که می‌نویسم و حالا که از مرگ ناصر دوازده سال می‌گذرد وقتی به پشت سر نگاه می‌کنم انگار همین دیروز بود که با یک پژومشکی اسپورت آمده بود تا من را که جلوی مسجد الرسول سعادت آباد منتظرش بودم ، بردارد و برویم جایی غذا بخوریم. دوستی من نوجوان با ناصر عبداللهی مشهور از اینجا شروع شد. استرس داشتم از اولین برخورد با یک چهره مطرح و معروف که وقتی توی ماشینش نشستم با همان لهجه داغ جنوبی حال دماغم را پرسید و گفت: «دماغت چاقه؟» بعد فهمیدم تکه کلامش است. با هم مصاحبه کردیم. رفتیم نشستیم دفترش توی خیابان ولیعصر، بین مطهری و بهشتی و از پنجره به بیرون نگاه کردیم. عکس گرفتیم و گفت این عکس‌ها را به من هم بده. عکس‌ها و دستخط‌هایش را هم از بین بردم. چه به درد می‌خورد دستخط و امضاهایش بدون او. آن گفت‌وگو هرگز منتشر نشد اما دوستی ما ادامه پیدا کرد. از سال ۷۹ تا کمی پیش از سال ۸۵. ناصر شبیه هیچ خواننده و هنرمند مشهوری نبود. انگار نه انگار این همه هوادار دارد و انگار نه انگار آن همه دشمن؛ دشمن‌هایی که در زندگی دلش را خون کرده بودند و بعد از مرگش سریع پوسترهایش را در قطع بزرگ چاپ کردند و دست مردم دادند، بگذریم. آن گفت‌وگوها هرگز چاپ نشد و هرگز هم چاپ نخواهند شد. یک بخش کوچکش در همان بولتن دانشگاه چاپ شد و بقیه‌اش را قرار بود بخواند و اصلاح کند. اصلاحی که فرصتش هرگز فراهم نشد و گوشه‌ای در آرشیو من برای ابد باقی ماند و خواهد ماند. مثل همان ترانه من که می‌گفت یک روز می‌خوانمش و عمرش قد نداد. در آن گفت‌وگو از زندگی شخصی‌اش گفت. آنجا حرف‌هایی برای اول بار زد و من پاسدار این اعتماد ماندم، حتی بعد از مرگش. ترجیح دادم به همان پنجره باز رو به خیابان ولی‌عصر فکر کنم و هر وقت از آنجا رد می‌شوم (که اصولاً سعی می‌کنم مسیرم آن‌طرفی نیفتد) به همان پنجره نگاه می‌کنم. انگار داریم با هم آواز می‌خوانیم و من نوجوانی‌ام را با یک صاحب صدای عزیز سر می‌کنم. می‌خواند، گاهی با گیتار زمزمه‌ای می‌کرد و به من می‌گفت بخوان. با شرم می‌خواندم، می‌گفت: «محسن! صدات رو گِرد نکن» و حالا همیشه سعی می‌کنم صدایم را گرد نکنم. آن روز جایی بودم که کسی گفت شنیدی ناصر عبداللهی چه اتفاقی برایش افتاده؟ گفتم شایعه است. چند ماهی بود به دلایلی خبری از او نداشتم. زنگ زدم به محمدعلی بهمنی؛ تأیید کرد و چند روز بعد هم ناصر دیگر نبود. بعد از ناصر سخت بود برای من. برای منی که برادر صدایش می‌کردم و برادر بزرگ‌ترم بود. حالا بعد از ناصر نه علاقه‌ای دارم کنسرت موسیقی بروم و نه علاقه دارم حضراتی را ببینم که هم‌قطار و همکارش بودند و خواننده و زدند آنچنان برای ناصر که دلش خون بود و حالا هرازگاهی به یاد او می‌خوانند. با همان خنده‌ها و سکوت‌های طولانی بین قهقهه‌های شادمانش، انگار آمده بود که برود... با همان لکنت زبان کوتاهی که اگر دقت نمی‌کردی به چشم نمی‌آمد...همان لکنتی که عاشقش کرده بود.

انتظار اهالی صنعت نشر از مدیران شهری

توسعه فرهنگی شهر، از شعار تا عمل

فرهنگ

نیایش سرامی
ناشر



از شهریور سال ۱۳۹۶ و استقرار پنجمین شورای شهر تهران ۱۶ ماه گذشته است. همه کش و قوس‌های انتخاب و استعفای محمدعلی نجفی شهردار پیشین تهران را به یاد داریم. محمدعلی افشانی با اجرای قانون منع به‌کارگیری بازنشستگان، از شهرداری رفت و جای او را پیروز حناچی گرفت. در سالی که گذشت تغییر و تحولات مدیریتی همه ارکان شهرداری تهران را در بر گرفت. تنگناها و فشارها برای حفظ وضع موجود و توقعات تحول‌خواهانه ناشی از رأی مردم شهر، دو سوی این ماجرا بود. این تغییرات مدیریتی، مدیران فرهنگی شهرداری را نیز دربر گرفت. برای چند ماهی آقای صالحی امیری وزیر پیشین فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت فرهنگی اجتماعی شهر تهران را در دست گرفت. جایگاهی که پس از او ولی‌الله شجاع پوریان تصاحبش کرد.

جز این‌ها بدهی‌های شهرداری رقم‌های نجومی را بر ذهن می‌نشاند. از بدهی ۵۵ هزار میلیارد تومانی دوره گذشته شهرداری تهران به پیمانکاران ریز و درشت آگاهید همچنین بدهی دولت‌ها به شهرداری تهران که در گزارش‌های مختلف از ۵۷۰۰ میلیارد تا ۶۳۰۰ میلیارد تومان اعلام شده است. طبیعی است که نمی‌توان در چنین وضعی از مدیران کنونی عملکردی را انتظار داشت که به حوزه فرهنگ به شکلی بایسته توجه کنند. مسائل خرد و کلان شهر در حوزه عمرانی و شهری آنقدر زیاد است که فرهنگ نقل مکان می‌کند به ته جدول اولویت‌های کاری. توجه مدیران شهری به حوزه فرهنگ روز به روز کاهش یافته است و شنیده شده که مسئولیت‌های اجتماعی و فرهنگی در نگاه متولیان تازه، جزو وظایف ذاتی شهرداری تهران تلقی نمی‌شود.

طی سال گذشته کارنامه مجموعه شهرداری تهران و شورای شهر برای ترویج برنامه‌های کتابخوانی در سطح شهر چندان قابل قبول نبوده و مقوله فرهنگ مکتوب از آن حوزه‌هایی بوده که در این دوره مغفول مانده است، آن هم در زمانی که بیشترین فشارها بر صنعت نشر کشور با افزایش لجام‌گسیخته قیمت کاغذ پدید آمده است.

در آبان سال ۹۵ چهاردهمین و آخرین دوره نمایشگاه «یاد یار مهربان» با هدف تجهیز کتابخانه های مدارس شهر تهران برگزارشد اما با گذشت بیش از یک سال و نیم از زمان تعهد تسویه، نشر شهر - پیمانکار این نمایشگاه - به این بهانه که کارفرمای پروژه - معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری تهران- بودجه مصوب این نمایشگاه را تأمین نکرده، هنوز با ناشران بستانکار تسویه حساب مالی نکرده و نامه‌نگاری‌های اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران با معاونت فرهنگی و اجتماعی شورای شهر و مدیران ارشد شهرداری تهران نیز تاکنون نتیجه‌ای نداشته است.

گره‌های صنعت نشر این روزها کم نیستند و بخشی‌شان (که در یادداشت‌های بعدی به آنها خواهم پرداخت،) با توجه و اهتمام شهرداری تهران گشوده می‌شود. از برنامه‌های پیروز حناچی شهردار محترم تهران اقتصاد مبتنی بر فرهنگ بوده که به باور وی کتاب در آن نقش مؤثر و مهمی ایفا می‌کند. امیدوارم دستور عاجل ایشان این گره اولویت‌دار را زودتر بگشاید.

«مثل آب برای شکلات» توقیف شد

خبر آخر

نمایش «مثل آب برای شکلات» به کارگردانی ابراهیم پشت‌کوهی توقیف شد. این کارگردان در گفت‌وگویی با ایسنا با اعلام این خبر گفت: اجرای نمایش که ۱۰ شب از روی صحنه رفتنش می‌گذرد فعلاً متوقف شده است و این اتفاق ارتباطی هم به کلیت نمایش ندارد چون بازبینی‌های لازم انجام شده و نمایش مشکلی نداشت. ایرادی که وارد کرده‌اند به پخش یک تیزر مربوط می‌شود که آن را هم از تمام صفحات رسمی نمایش و تئاتری حذف کردیم و به دنبال این هستیم تا مشکل برطرف شود. محسن امیری ـ سرپرست شورای نظارت و ارزشیابی اداره کل هنرهای نمایشی ـ درباره این تصمیم می‌گوید: این نمایش توقیفِ قطعی است چون تیزر آن مجوز نداشت و تأیید نشده بود و ما به مجرد اطلاع



ایسنا

اقدام کردیم. رؤیا نونهالی، بهنام پانیزه، معصومه بیگی، فاطمه جعفری، سارا شاهی، افسانه پرمر، علیرضا سرحدی، مسعود خادمی، سارینا ترقی، فاطمه احسانفر، غزل لوری و محمد شورانی بازیگران این نمایش هستند.

لکسوس آبی

شهروند مجازی

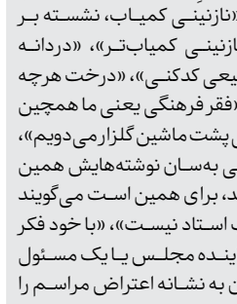
یگانه‌خدامی

چهره روز

داستان‌های مجلس ادامه دارد! داستانی که بعد از انتشار فیلم برخورد نماینده سراوان با یک کارمند و برخورد یک شهروند با او آغاز شد و جلسه غیرعلنی دیروز مجلس در کنار ماجرای دیگر باعث شد بحث‌اش داغ بماند. ماجرای لکسوس آبی!

دیروز تصاویری از مقابل اداره گمرک در روز مشاجره نماینده سراوان منتشر شد که نشان می‌داد او سوار خودروی لکسوس آبی رنگ بوده در کنار وارد کننده معروف خودروهای تویوتا. این ماجرا بازتاب زیادی در شبکه‌های مجازی داشت و باعث شد خیلی‌ها درباره‌اش بنویسند البته با همان زبان انتقادی خطاب به درازهی نماینده سراوان.

«ماجرای نماینده سراوان به جاهای جالبی داره می‌رسه. پای دلال انحصاری تویوتا هم به ماجرا وارد شد! لکسوس آبی هم که از قبل بود! به این ماجرا باید قوه قضائیه در راستای پرونده مدیرعامل بازداشتی تویوتا رسیدگی کنه تا پشت پرده خیلی از اتفاقات ۱۰ سال گذشته مشخص بشه!»، «وقتی توهین‌ها قومیتی و مذهبی بوده حتماً هدف نماینده محترم از سوار شدن لکسوس آبی مشارکت در کمپین سه‌شنبه‌های بدون خودرو بوده چون این ماشین برقی هم هست!»، «آقای نماینده سراوان از مدارس کپری چه خبر؟! از بی‌آبی دشتیاری چه خبر؟! از گازرسانی به شهرها چه خبر؟! از مشکلات استان چه خبر؟!»، «دلیل اصلی ناراحتی درازهی و فحاشی با کارمند گمرک راه ندادن لکسوس آبی در پارکینگ اداره بوده؟ اونوقت واسه این وزیر رو می‌خواستن استیضاح کنن؟»، «بیچاره مردم سراوان که فکر می‌کنند نمایندشون برای پیگیری کار اونا داره تو مجلس یقه پاره می‌کنه، خبر ندارن که پای یه لکسوس آبی در میونه.»، «صاحب لکسوس آبی لطفاً استعفا بده». اینها توئیت‌هایی است که با این موضوع نوشته شد. واقعیت این است که نماینده سراوان در فضای مجازی اصلاً محبوب نیست!



درخت پربار و سر به زیر

عکس روز

کنار خبرهای تلخ و پر التهاب این چند روز یک عکس باعث شد کمی حال و هوای فضای مجازی عوض شود و کاربرانش نفسی تازه کنند.

عکسی از مراسم نکوداشت ۷ دهه خدمات فرهنگی و ادبی محمدعلی موحد که در آن محمدرضا شفیعی کدکنی شاعر پرآوازه و محبوب ایران با لبخند و روی گشاده روی پله‌ها نشسته است. عکسی از مجتبی محمدلو عکاس ایرنا که به نظر خیلی‌ها نشان دهنده فروتنی استاد ادبیات و شعر است.

این چند نظر را درباره این عکس بخوانید: «این استاد شفیعی کدکنی بی‌تکرار است که بر زمین نشسته و به شبه‌استادانِ عصاقورت داده درس فروتنی می‌دهد.»، «نازنینی کمیاب، نشسته بر زمین بزرگداشت نازنینی کمیاب‌تر»، «دردانه روزگار ما جناب شفیعی کدکنی»، «درخت هرچه پربارتر، سربه‌زیرتر»، «فقر فرهنگی یعنی ما همچین اشخاصی رو داریم ولی پشت ماشین گلزار می‌دویم»، «چه زیباست که آدمی به‌سان نوشته‌هایش همین قدر زیبا و جاری باشد، برای همین است می‌گویند هرکسی شایسته لقب استاد نیست»، «با خود فکر می‌کنم اگر یک نماینده مجلس یا یک مسئول جای استاد بود، الآن به نشانه اعتراض مراسم را ترک می‌کرد و فردا هم یک جلسه غیرعلنی تشکیل می‌داد و خواهان عذرخواهی می‌شد.»



مجتبی محمدلو / ایرنا